باسمه تعالی

روش فقهى و حديثى شهيد اول

ربانى محمدحسن

مقدمه

شهيد اول اعلم و سرآمد عالمان زمان خود بود. از اين رو، وقتى مكتبى را در فقه پايه گذارد، بسيارى از فقها بدان گرويدند و به آن مكتب تا حدود يك قرن و نيم توجه ويژه نمودند.1 آن فقيهان و دانشمندان تازه هايى علمى نيز آوردند، اما در اساس كار بيشتر بر شرح و بيان آرا و افكار او همت مى گماشتند و از چهارچوبى كه وى ترسيم كرده بود، پا فراتر ننهادند.2

كتاب هاى فقهى شهيد اول اگرچه متعدد است، بيشتر آنها جنبه متن و فتوا دارد. تنها كتاب غايةالمراد استدلالى محض است. غاية المراد فى شرح نكث الارشاد از متون مهم فقه و از شرح هاى مهم ارشادالاذهان علامه حلى (726ق) است. ويژگى هاى خاص مكتب فقهى شهيد اول را مى توان در زير چند عنوان خلاصه كرد:

توجه به آراى گذشتگان

از ويژگى هاى كتاب غايةالمراد اين است كه شهيد اول در اين كتاب به آراى بسيارى از فقهاى متقدم و متأخر خصوصاً پس از دوره علامه حلى تا دوره خود پرداخته است. او آراى فقيهان پس از قرن هشتم از سال 700 ـ 770 ق را دراين كتاب يادآور شده است، يعنى فقيهانى كه كتاب هاى بسيارى از آنان در دسترس نيست و به همين دليل، او را (لسان المتقدمين) دانسته اند؛ زيرا در كتاب هاى تأليف شده تا دوره شهيد اول تنها چند كتاب به ذكر آراى فقها روى كردى خاص نشان داده اند. مهم ترين آنها كتاب مختلف الشيعه علامه حلى است. مختلف الشيعه كه همچون فقه مقارن درون مذهبى است و درباره اختلافات بين فقيهان و ادله آنها نوشته شده، مهم ترين كتاب و مصدر فقهى است. بسيارى از آراى فقيهان متقدم را جز از طريق كتاب مختلف الشيعه نمى توان شناخت؛ زيرا بعضى كتاب هاى مهم فقهى شيعه همچون بشرى المخبتين احمد بن طاووس حلى (673 ق) از بين رفته و فتاواى قدما يعنى حسن بن ابى عقيل عمانى و محمدبن احمدبن جنيد اسكافى كه فقهاى پس از آنها تحمل برترى فتاواى آن دو را نداشته اند، جز در اين كتاب يافت نمى شود. البته محقق حلى (675 ق) در المعتبر به فتاواى آنان اهتمام ورزيده، ولى المعتبر فقط بخش عبادات تا اواخر حج را دربرگرفته و نظم و ترتيب آن چون مختلف الشيعه نيست. گفتنى است علامه حلى در كتاب مختلف الشيعه تنها فتاوا و اقوال فقيهان برجسته را آورده و دليل آنها را متعرض شده، ولى شهيد اول كه پس از محقق حلى و علامه حلى فقيه برجسته اى بوده، به نقل فتاوا و اقوال متقدمان اهميت داده و از برخى عالمان درجه دوم جهان تشيع نيز فتوا و نقل قول كرده و بر نقل اقوال و ادله آنها نيز اصرار كرده است. به همين دليل او را (لسان القدما) ناميده اند. برخى از محققان ادعا كرده اند كه از وى حدود سى كتاب نقل كرده كه اينك در دست ما نيست. گاهى شهيد اقوالى را از فقيهان متقدم بر علامه حلى نقل كرده كه در مختلف الشيعه و ساير كتاب ها هم بدان تذكر داده نشده است.3

احاطه بر فقه مقارن

ميرزا حسين نورى در مستدرك الوسائل و محدث برجسته شيخ عباس قمى (1369 هـ. ق) در سفينةالبحار درباره شهيد اول فرموده اند:

انه اوّل من هذب فقه الشيعه من فقه العامه؛4

(شهيد اول) اولين فقيهى است كه فقه شيعه را از فقه اهل سنت و جماعت پالاييد.

از مرحوم آيةاللّه العظمى بروجردى (380 ق) بارها نقل شده كه فرموده اند فقه پنج فقيه شيعه بر فقه ديگران برترى دارد: فقه فاضلين؛ محقق حلى (675ق) و علامه حلى (726 ق)، فخر الدين حلى (771 ق) و فقه شهيدين؛ زيرا آنان علاوه بر فقه شيعه به فقه اهل خلاف نيز احاطه داشته اند.5 جمع بين اين دو سخن آن است كه اين پنج فقيه بر فقه عامه مسلط بوده اند و از محضر علمى دانشمندان عامه بهره برده اند، به ويژه شيخ طوسى و فاضلين در فقه مقارن كتاب نوشته اند و آثارى چون الخلاف (شيخ طوسى)، تذكرةالفقها و منتهى المطلب (علامه حلى) را پديد آورده اند. همچنين شهيد ثانى و محقق اول (حلى) در كتاب مسالك الافهام و المعتبر متعرض فتاوى فقيهان عامه شده اند. شهيد اول كتاب غايةالمراد را در فقه مقارن نوشته و بر آن احاطه داشته است. او همراه با احاطه بر فقه عامه متعرض فقه آنها شده است. پس از آنكه در دوره متأخران يعنى از دوره محقق حلى (675 ق) تا دوره شهيد اول، محقق و پيروان او همچون علامه حلى و فاضل مقداد سيورى متعرض فقه عامه شده اند، شهيد فقه شيعه را ديگر بار با نگاه فقه طائفى نوشت. او بر فقه اهل سنت آگاهى داشت و در محضر دانشمندان عامه تحصيل كرده بود، اما فقه شيعه را پالايش كرد. سخن شيخ عباس قمى و استادش ميرزا حسين نورى به وجه دوم نظر دارد.6

3. تكثر آرا

تكثر فتاوا از ويژگى هاى فقه شهيد اول به شمار مى رود. چند فقيه در ميان علماى اسلام و مؤلفان فقه در كثرت فتاوا معروفند؛ يكى از آنها علامه حلى و ديگرى شهيد اول است. اين مطلب از تفحص و تتبع در فقه و ادله آن سرچشمه مى گيرد، خصوصاً فقيهانى كه بارها از اول فقه تا آخر فقه را مرور كرده اند و در هر دوره اى به مناسبتى ادله فقهى را از نظر گذرانده اند. اين مراجعات پى در پى باعث مى شود تا در هر دوره نظرى خاص داشته باشند.

شهيد ثانى در كتاب مسالك الافهام

الى تنقيح شرائع الاسلام مى نويسد: علامه حلى در كتاب هاى گوناگون فتواهاى مختلف داده است، چنان كه در پنج كتاب فقهى خود پنج فتوا داده است؛ در يكى وجوب، در ديگرى استحباب، در سومى اباحه، در چهارمى كراهت و در پنجمى حرمت.

شيخ يوسف بحرانى (1186 ق) نيز در لؤلؤة البحرين به علامه حلى اشكال كرده كه كتاب ها را در يك جهت نوشته و تكرارى است. شهيد اول نيز همين گونه بوده است؛ گاهى شهيد ثانى در الروضه يادآور شده كه شهيد اول به تعداد كتاب هاى فقهى خود فتوا دارد. شهيد ثانى از تعدد فتواهاى علامه حلى نيز تعجب كرده است.

علت تغيير در فتواى فقيهان چه مى تواند باشد؟

ييكم. چون بر اثر مرور زمان به ادله جديد برمى خورند. براى نمونه، متن روايى فقها در دوره علامه حلى كتاب تهذيب الاحكام بوده و بدان گونه كه فخرالدين حلى گفته، آن را دوبار در محضر پدرش خوانده است. درس خارج فقه در آن دوره و دوره هاى بعد خواندن متون حديثى بوده و چون ممكن است در آن هنگام كه فلان كتاب فقهى را بررسى مى كرده و مى نوشته، به برخى روايات دسترس داشته كه بعد با آگاه شدن از روايات ديگر، فقيهى را ضعيف شمرده است، مانند اينكه در تهذيب آن را ضعيف يافته، ولى كافى آن را صحيح السند خوانده است.

دوم. گاهى مبانى يك فقيه عوض مى شود، همان طور كه مبانى رجالى آيةاللّه خوئى در مورد روايات كامل الزياره عوض شد. اين تغيير به تغيير در بسيارى از فتاوا انجاميد.

به همين دليل، رواتى را در دوره اى ضعيف و يا هيچ مى شمرده اند و در دوره بعد آن را به وجه ديگرى لحاظ مى كرده اند.

سوم. عدم دسترسى به منابع، دليل ديگر بر تغيير فتواى فقيهان است كه چون در سفرهاى گوناگون كتاب هاى خود را مى نوشته اند، ممكن است كتاب هاى قبلى شان را به همراه نمى برده اند.

فخرالدين حلى در ايضاح الفوائد فروعى را نقل مى كند كه پدرش در بسطام شاهرود بر وى ايراد كرده و در حدود چهل صفحه بعد مى گويد پدرم اين فروع را در سرخس در همراهى با سلطان محمد خدابنده ايراد كرده است. شايد علت تغيير فتواهاى علامه حلى و شهيد اول اين مطلب نيز باشد.

نگاه شهيد به آثار قدما به منزله نصوص روايى

از مرحوم آيةاللّه العظمى بروجردى (1380 ق) نقل شده كه فرمود كتاب هاى فقهى متقدمان دو دسته بوده است: دسته اى كتاب فقه منصوص است كه متن آن را از روايات برگرفته اند و مؤلفان روايات را به تحرير جديد از روايات مى گرفتند. لذا اين گونه متون فقهى را فقه (متلقاط و منصوص) مى گفتند. كتاب المقنع و الهداية تأليف شيخ صدوق (1381 ق)، النهاية شيخ طوسى (460 ق)، المقنعه شيخ مفيد (413 ق)، المهذب عبدالعزيز بن براج (480ق) و الكافى ابوالصلاح حلبى در زمره كتاب هاى (متلقاط و نصوص) است و در مقابل كتاب هايى بوده كه آنها را (فقه مستنبط) مى ناميده اند. مؤلف فروع فقهى اين كتاب ها را از اصول و قواعد كلى فقه استخراج مى كرده است. شيخ طوسى در مقدمه المبسوط با اشاره به اينكه اهل سنت به شيعيان نسبت داده اند كه كتاب و فروع فقه مستنبط ندارد و فقط روايات را نقل مى كنند، حديثى از امام صادق(ع) نقل كرده كه فرموده اند: (علينا إلقاء الاصول وعليكم التفريع). شهيد اول نيز در عبارتى به اين مطلب اشاره كرده است. علامه حلى در ارشاد الاذهان فرموده است:

ولو جنت الماشية على الزرع ضمن مالكها مع التفريط لابدونه وقيل يضمن ليلاً لا نهاراً مذهب اكثر الاصحاب… وهى رواية السكونى: (عن جعفر عن أبيه أنه قال: كان على(ع) لايضمن ما أفسدت البهائم نهاراً ويقول على صاحب الزرع حفظه وكان يضمن ما أفسدت ليلاً ومتأخروا الاصحاب كابن ادريس وابنى سعيد والامام المنصف جعلوا الضابط التفريط وعدمه وحملوا الرواية على ذلك).

شهيد پس از اين مطلب فرموده:

والحق أن العمل فى هذه ليس هذه الرواية بل اجماع الاصحاب ولما كان الغالب حفظ الدابة ليلاً وحفظ الزرع نهاراً خرج الحكم عليه وليس فى حكم المتأخرين ردّ لقول القدماء تبعوا عبارة الأحاديث والمراد هو التفريط قال ينبغى أن يكون الخلاف هنا الا فى مجرد العبارة واما المعنى فلا خلاف فيه.7

بنابراين عبارت، شهيد فتاواى منقول در اين كتاب را برگرفته از نصوص روايى مى دانسته اند. شايد تعبيرات آيةاللّه بروجردى كه فقه قدما را به منصوص و مستنبط تقسيم مى كرد، برگرفته از همين نظريه شهيد اول باشد، بلكه برخى محققان معتقدند عبارات كتاب غايةالمراد نيز برگرفته از نصوص است.8

تكيه شهيد بر ارتباط معنوى فقه محقق حلى، علامه حلى؛ فاضلين، فروع منصوص متلقات را در بخش اول هر فصل و فروع مستنبطه را در پايان آن فصل آورده اند. لذا كتاب هايى مانند مسالك الأفهام و جواهر الكلام كه با شرح شرايع و كتاب هاى رياض المسائل و جامع المدارك كه با المختصر النافع شرح داده شده اند، در مسائل بخش اول روايات را مدرك ذكر مى كنند، ولى در شرح فروع پايانى يا روايتى وجود ندارد كه فقط به قواعد كلى استدلال مى كنند يا اگر رواياتى هست، اعتبار ندارد، بلكه ضعيف السند است. آيةاللّه بروجردى با اشاره به اين نكته فرموده است كه فاضلين دو بخش مسائل را جدا ذكر كرده اند، ولى شهيد اول آن دو دسته را خلط كرده است.

چگونه شهيد ترتيب بين مسائل فقهى را در نگارش برهم زده و مسائل منصوصه و مستنبطه را در كنار هم آورده است؟ به نظر مى آيد اين كار شهيد به انگيزه اى بسيار علمى صورت پذيرفته است؛ زيرا براى نگارش فقه هرگونه تحليل مى توان درافكند: نخست آنكه فقه را براساس مستندات آن گرد آورند كه در صدر هر باب فروع منصوصه و در ذيل باب فروع مستنبطه را ذكر كنند، همان گونه كه محقق حلى در شرائع الاسلام اين روش را در پيش گرفته است و آيةاللّه بروجردى اين روش نگارش محقق حلى را در شرائع الاسلام كشف كرده است. اگر كسى به كتاب هاى شرح شرائع الاسلام همچون جواهر الكلام و نيز شروح المختصر النافع همچون نهايةالمرام و رياض المسائل مراجعه كند، به خوبى مى يابد كه مسائل اوايل هر باب از نظر مستندات آن با مسائل متفرقه در آخر باب فرق مى كند. مسائل متفرقه، آخر باب يا نص حديثى ندارد و اگر دارد ضعيف است، اما شهيد اين ترتيب را در نگارش فروع برهم زده است. او معتقد بوده كه اين وجه دليلى براى جدايى نگارش مسائل صدر باب ذيل باب نمى شود.

ديگر آنكه بايد در نگارش فروع ارتباط بين فقه را لحاظ كرد. گرچه مسئله اول منصوص و داراى دليل روايى و قرآنى باشد و مسئله دوم دليل نداشته باشد، بايد سلسله ارتباط بين مسئله محفوظ بماند. به همين دليل، شهيد بين مسائل خلط نموده تا فقيه در يك نگاه مسائل مرتبط به هم را در يك باب به آسانى بيابد، همان طور كه شهيد مسائلى را كه گاهى علامه در ذيل برخى ابواب آورده، با وجود آنكه به آن باب ارتباطى ندارد، بدان عنوان داده و آن را با عنوانى جديد ذكر كرده است. براى نمونه، علامه حلى در كتاب صلح، فروع غيرمرتبطى را با صلح آورده كه شهيد آنها را در كتاب (تزاحم الحقوق) ذكر كرده است.9 علاوه بر آن برخى كتاب هاى فقهى را هم جابه جا كرده و در تنظيم آن روش محقق را پيروى نكرده است. محقق حلى و پيرو او علامه حلى بيشتر كتاب كفارات و نذر در بخش معاملات را به بعد از كتاب نكاح آورده اند، ولى شهيد اول در لمعه آنها را بعد از كتاب وقف از كتاب متاجر ذكر كرده است؛ زيرا شهيد معتقد است كه نذور، وقف و كفارات نوعى عبادت است و با كتاب هاى عبادى ارتباط دارد، همچنين در حالى كه محقق حلى و ديگران همچون علامه حلى مباحث سياسى يعنى پنج كتاب فقهى قضاء، حدود، شهادت، قصاص و ديات را در بخش پايانى فقه آورده اند، شهيد كتاب قضاء و شهادت را به دنبال نذر آورده است.10

5. توجه ويژه به قواعد فقه

شهيد اول پس از يحيى بن سعيد حلى كه كتاب كوچكى در باب (أشباه و نظاير) نوشت، با تأليف القواعد والفوائد اين بخش از فقه را وارد مرحله جديدى كرد. او در مقدمه مى نويسد: (لم يعمل للاصحاب مثله).11 اين كتاب قواعد فقهى، اصولى ادبى را آورده و آن گاه فروع گوناگون را در ذيل آن تطبيق كرده است. لذا از اين جهت جنبه تفريع الفروع على الاصول12 دارد و نيز موارد استثنا از قاعده را آورده؛ چون (ما من عام الاّ وقد خُصّ)، همان طور كه متعرض فتاواى عامه و خاصه در اين بحث ها شده و نوعى فقه مقارن مطرح كرده است. به عقيده استاد مدرسى، شهيد به كمك همين قواعد، اصول شيعه را بسيار بسط داد و آفاق تازه اى را به روى آن گشود. او در تعريفات تحقيقى و ارزنده فقهى ابتكارات و نوآورى هاى بسيار دارد كه فقهش را به طور كامل مشخص و ممتاز مى كند.

6. موافقت با شهرت

باوجود آنكه شهيد اول را افضل فقهاى اسلام شمرده اند، وى اصرار داشت در فقه همان سيره و روش مشهور بين فقيهان را عمل كند، خصوصاً به شهرت بين قدما اهميت فراوان مى داد. شهيد در ذيل قولى از علامه حلى (لايستقر بالخلوة على رأى) فرموده:

المهر يملك بنفس العقد بأجمعه فى المشهور… إذا ظهر ذلك فان ملكه متزلزل حتى يحصل أحد امور أربعه ردّة الزوج عن فطرة فى وجه أو موته فى المشهور فى الفتاوى ويستقر جميعه أيضاً بموت الزوجه فى المشهور.13

برخلاف شهيد ثانى كه روايت صحيح السند را معتبر مى شمارد، اگرچه برخلاف شهرت بين قدما باشد و نظير او آيةاللّه خوئى ـ البته اين دو در عين آنكه در مقابل با شهرت بسيار منتقدانه برخورد مى كنند، هنگام فتوادادن مخالف مشهور فتوا نمى دهد و به گونه اى با احتياط كنار مى آيند ـ شهيد اول اين طور نيست و با شهرت مخالف ندارد، همان طور كه روش صاحب جواهرالكلام و بسيارى از فقهاى شيعه اين گونه بوده است، برخلاف محقق اردبيلى (992 ق) كه علاوه بر نپذيرفتن شهرت، برخلاف شهرت بسيار جسورانه فتوا مى دهد و به همين جهت فتواهاى نادر و متفرد او زياد است. اما شهيد اول روايات را با اصول و قواعد كلى مذهب مى سنجد. علامه حلى در إرشاد الاذهان آورده: (والحرّة بمثلها وبالحرّة ولا عزم على رأى). شهيد اول مى گويد:

هذا المشهور فى الروايات الاصحاب كصحيحة الحلبى عن ابى عبداللّه عليه السلام ان قتلت المرئة الرجل قتلت به وليس لهم الا نفساً وصحيحة عبداللّه بن سنان… .14

وهذه كلها نصوص مع موافقتها لقوله تعالى (ان النفس بالنفس)15 وهذا مذهب اصحابنا لم أعرف فيه مخالفا من اصحاب المصنفات والاقوال لا رواية شاذه رواها الاصحاب فى اصولهم بعدة طرف الى ابن مريم الانصارى عن ابى جعفر(ع) انه قال فى امرأة قتلت رجلا قال: تقتل ويؤدى وليها بقية المال قال الشيخ فى الكتابين هذه شاذه لم يروها الا ابو مريم وان تكرت فى الكتب فى مواضع ومع ذلك فهى مخالفه لظاهر الكتاب قال اللّه تعالى (وكتبنا عليهم فيها ان النفس بالنفس).

آن گاه شهيد آورده است:

واعلم ان ابامريم هذه هو عبدالغفار بن قاسم ثقة وطريقها إليه معتبر كل رجاله ثقات لولا مخالفتها للاصول.16

هرچند وى روايات را صحيح السند مى شمارد، معتقد است كه با شهرت سازگارى ندارد.

7. توجه به قراين در رد و قبول روايات

شهيد اول براى به دست آوردن اعتبار روايات دو راه در پيش دارد: سند روايات و ديگر قراين كه بر صدور روايت دارد و اين همان مبناى علمى شيخ طوسى است.17

وى مجموعه اى از قراين را برشمرده كه اگر سندى براى روايت وجود ندارد و يا سند آن ضعيف است، آن قراين مى تواند دليل صدور روايت از معصوم باشد. اين مبناى علمى شهيد براى به دست آوردن اعتبار روايت برخلاف مبناى شهيد ثانى است كه قراين را در صدور روايت لحاظ نمى كند. راهى براى احراز صدور روايت در نزد شهيد ثانى و پيروان او وجود ندارد، جز سند روايت. آيةاللّه خوئى نيز به همين روش عمل مى كرد، ولى به روش طبقه اول چون شيخ طوسى نيز مى توان اعتماد كرد. علامه حلى فرمود: (ولو قتل المولى عبده عزّز وكفر قيل ويتصدق بقيمته).

شهيد اول در شرح آن فرموده:

هذا أيضاً قريب من المتفق عليه فإن اكثر الاصحاب نصّوا على الصدقة بقيمته، كالشيخين وسلار و ابى الصلاح وابن ابى الجراح و… وتردد فيه الشيخ نجم الدين استضعافاً لسند الرواية الدالة عليه وكذا الامام المصنف رحمه اللّه فى كتبه وهو ما رواه الشيخ عن مسمع بن عبدالملك عن عبداللّه(ع) أن اميرالمؤمنين(ع) رفع إليه رجل عذب عبده حتى مات فضربه نكالاً وحبسه وسنة وغرمه قيمه العبد فتصدق بها عنه وفى طريقها سهل بن زياد وضعفه الشيخ فى مواضع والنجاشى وابن الغضائرى ومحمد بن الحسن بن شمعون و هو غال ضعيف جدا متهافت وعبدللّه بن عبدالرحمن الاصم وهو ضعيف ليس بشىء وباقى الروايات لم نذكر فيها شىء سوى الكفارة وكثير منها صحيح أو قوى أو حسن… .

ثم ان المذهب قد يعرف بخبر الواحد الضعيف لاشتماله على القرائن كما تعرف مذاهب الطوائف وقد نبه الشيخ المحقق على هذا فى المعتبر18 وبالجمله العمدة فتوى مشاهير الاصحاب والاولى العمل بفتوى الاصحاب وهو الحجة هنا ولا تعويل على الرواية ولهذا عمل بها من19 طرح أخبار الآحاد بالكلية.20

اگر مولا بنده اش را بكشد تعزير مى شود و بايد قيمت عبدش را صدقه دهد. متقدمان تا عصر محقق حلى همه به اين حكم فتوا مى داده اند و حتى ابن ادريس كه به جز واحد عمل نمى كند، بدان فتوا داده است، ولى محقق حلى و علامه در سند آن خدشه كرده اند؛ زيرا در سند آن سهل بن زياد است كه شيخ طوسى او را در چند مورد و نجاشى و ابن غضائرى ضعيف شمرده اند و نيز دو راوى ديگر هم ضعيف اند، ولى در ديگر روايات كه صحيح و قوى و حسن در آن وجود دارد، فقط همان تعزير ذكر شده و حكم به صدقه نيامده است.

شهيد اول در خاتمه مى گويد كه مذهب و حكم شرع مقدس گاهى با يك خبر ضعيف ثابت مى شود؛ چون خبر اگرچه سندش ضعيف است، قراينى دارد كه اعتبار آن را ثابت مى كند، همان طور كه مذاهب طائفه هاى فقهى از شافعيه، حنبليه و حنفيه و غير اينها با نقل خبر واحد همراه با قراين ثابت مى شود. محقق اين مطلب را در مقدمه المعتبر ياد آورده است. از اين رو، مهم همان فتواى مشاهير اصحاب و بزرگان است؛ مشهور قدما بنابراين روايت خبر واحد را مطلقاً طرد مى كنند و از اساس همين خبر واحد را نمى پذيرند، مثل ابن ادريس.

8. بررسى و تحليل متن روايى با ادله عقلى

شهيد اول به متن روايات نقادانه مى نگريسته است. براى مثال، روايتى وجود دارد كه دلالت مى كند رسول خدا(ص) در نماز سهو كرد و عده اى از قدما مثل محمدبن الحسن بن الوليد و شاگردش محمدبن على بن بابويه قمى (381 هـ. ق) معروف به شيخ قمى شيخ صدوق آن را پذيرفته اند و بلكه مخالفان را در زمره غاليان و مفوضه ناميده اند، اما فقهاى متكلم همچون شيخ مفيد (413 هـ. ق) در نقد آن رساله نوشته اند. شهيد اول در متن ذكرى الشيعه درباره روايات (ذواليدين)21 و عموماً طيف رواياتى كه بر رسول خدا(ص) سهو را جايز مى شمارند، اشاره كرده و به آنها خرده گرفته است. جالب توجه آنكه روايات (ذواليدين) در جوامع روايى شيعه همچون الكافى، من لايحضره الفقيه، تهذيبين (تهذيب الاحكام و الاستبصار)22 آمده و در كتاب هاى صحاح شش گانه اهل سنت و بلكه كتاب هاى تراجم و رجال و كتاب هاى تاريخى وارد شده است، ولى با همه اينها شهيد اول به اين روايات عمل نكرده است. آورده اند بارى پيامبر اكرم(ص) نماز را دو ركعتى تمام كرد، ذواليدين اشاره كرد و گفت: آيا نماز را كوتاه كرده اى يا فراموش نموده اى؟ پيامبر فرمود: فراموش كرده ام. شهيد اول پس از آنكه در ذكرى الشيعه فرمود: (وهو متروك بين الامامية لقيام الدليل العقلى على عصمة النبى عن السهو) اين روايات را با دليل عقلى بررسى كرده است. فقهاى اماميه درباره اين روايات سه دسته اند: عده اى مثل شهيد اول و قبل از او علامه حلى آن را نقل كرده اند و عده اى هم آن را پذيرفته اند و در مقابل دليل عقلى قرار داده اند، همچون صدوق و استادش، عده اى هم بدان استشهاد كرده اند، ولى آن را نپذيرفته اند، مثل ملاّاحمد نراقى (1245 هـ. ق) در كتاب مستندالشيعه.

به هرحال دانشمندان و فقها از دوره قدما به اين روايات استناد كرده اند، بلكه بسيارى از دانشمندان اهل سنت نيز به نقل آن توجه داشته اند.23

نمونه ديگر بيان شهيد در مورد شروط قاضى است:

الشرط الثالث علمه بالكتابة وهو قول الشيخ والفاضل والمحقق لاضطراره إلى معرفة الوقائع والاحكام التى لاتنضبط غالباً إلا بما وقيل بعدم الاشتراط وهو احتمال للمحقق والمصنف للاصل ولان النبى(ص) قاضى الكل مع فقدها فى اول امره لقوله تعالى (وما كنت تتلو من قبله من كتاب ولا تخطه بيمينك).24 فجاز فى غيره وهو ضعيف قال الشيخ: لاختصاصه بصحابة لاتخونونه ولان عدم الكتابة فى النبى زيادة بخلاف غيره فانه نقص وأقول ولاختصاصه بالعصمة المانعة من السهو والغلط الرافعة للاحتياج إليها.

شهيد در اين بحث به عنوان عصمت در تصحيح مسئله اى فقهى توجه كرده و بر علم تكيه دارد. علامه سيدمرتضى عسكرى معتقد بود كه فقهاى پيشين خصوصاً تا اواخر هزاره بيشتر متكلم بوده اند و پس از آن به مرتبه فقهى ره يافته اند. براى مثال، مشايخ ثلاثه، شيخ مفيد (413 هـ. ق) و سپس مرتضى (436 هـ. ق) و شيخ طوسى (460 هـ. ق) هر سه در علم كلام سرآمد عالمان عصر خود بوده اند. محقق حلى و علامه حلى نيز همين طور بوده اند. علامه عسكرى معتقد بود كه اگر علامه حلى صد كتاب داشته باشد، نود كتاب در علم كلام است. احاطه آنها در علم كلام و عقايد باعث شد، تا در فقه نيز منهج كلامى داشته باشند و تأثير علم كلام در اجتهاد خود را نشان دهد.

9. توجه شهيد به فقه حكومتى

شهيد اول به فقه از دو زاويه مى نگريست: درون فقهى و ديگر برون فقهى. او در برخى مسائل فقه از بيرون به فقه نگاه مى كرد و گويى فقه را با مقاصد آن مى سنجيد. براى مثال، خريد و فروش سلاح از مسائل فقه است كه از قديم مطرح بوده و رواياتى نيز درباره آن وارد شده است. شيخ اعظم انصارى (1281 ق) آن را در المكاسب آورده و سردسته روايت را ذكر كرده است. آيةاللّه العظمى سيدكاظم طباطبائى يزدى (1329 ق) هشت قول در حاشيه المكاسب آورده است،25 اما شيخ از شهيد اول در حاشيه مى گويد خريد و فروش سلاح امرى نيست كه بتوان آن را قانون مند كرد. شهيد فرموده است:

ان بيع السلاح حرام مطلقاً فى حال الحرب والصلح والهدنه لان فيه تقوية الكافر على المسلم فلا يجوز على كل حال.26

شيخ انصارى آن را شبه اجتهاد در مقابل نص خوانده و خود او روايات تفصيل دهنده را جامع بين روايات مانعه و مجوز مشهور دانسته است. آيا واقعاً سخن شهيد اول كه دليل هم آورده، ملاك حرمت تقويت كفار است؟ شبه اجتهاد است يا اينكه نگاه او برون فقهى است؟ شيخ چند حديث را با هم مى سنجد و اصلاً به وراى احاديث كارى ندارد، همان طور كه مانعان و مجوزان چنان كرده اند. امام خمينى نيز در المكاسب المحرمه فرمود فروش سلاح به كافران امرى نيست كه اين گونه ساده از كنار آن بتوان رد شد و براى آن حكم جواز و حرمت صادر كرد، بلكه به حكم فقيه است؛ در عصرى ممكن است جايز باشد و در عصر ديگر نه. شاگردان امام نيز از آن بزرگوار پيروى كرده اند.72

نكته ديگر آنكه شهيد را اولين كسى دانسته اند كه براى جمع آورى خمس تلاش كرد و آن را قانون مند ساخت، آن را ميان روحانيان تقسيم كرد و موجبات تقويت علم را فراهم آورد.82 برخى خمس را مطلقاً واجب ندانسته و آن را بر شيعيان حلال شمرده اند؛ چون حق امام بوده و ائمه آن را بر شيعيان حلال مى شمرده اند. شهيد در سرتاسر جنوب لبنان وكيلانى قرار داد تا خمس را جمع آورند و در اختيار او قرار دهند تا آن را در مصالح حوزه علميه مصرف كنند.

نكته ديگر آنكه شهيد فقيه را مجرى احكام مى داند و او را اقامه كننده حدود مى شمارد.29 چقدر بين اين نظريه و نظريه برخى فقيهان معاصر مانند آيةاللّه خوانسارى شارح مختصرالنافع و جامع المدارك فاصله است كه اجراى حدود را در عصر غيبت كبرا ممنوع مى شمارند!

10. نوآورى و ذكر فروع جديد

گاهى شهيد ثانى تعجب مى كند كه شهيد اول در كتاب مختصرى چون لمعه فروع زيادى را ذكر كرده است؛ فروعى را كه فقها در كتاب هاى مطول فقهى متعرض آن نشده اند.

1. ر. ك: زندگينامه شهيد اول الروضه البهيه، ج 1، المقدمه، آصفى؛ غايه المراد، ج 1، المقدمه، رضا مختارى؛ روضات الجنان، ج 7، ص 3؛ مجالس المؤمنين، ج 1، ص 579؛ رياض العلماء، ج 5، ص 185؛ لؤلؤه البحرين، ص 143؛ كشكول البحرين، 143؛ كشكول البرحانى، ج 2، ص 149؛ قصص العلماء، ص 327؛ بهجة الامال، ج 6، ص 666؛ تنقيح المقال، ج 3، ص 191؛ الفوائد الرضويه، ص 645؛ المنى والالقاب، ج 2، ص 346؛ اعيان الشيعه، ج 10، ص 59؛ شهداء الفضيله، ص 80، ر. ك: منابع زندگينامه شهيد اول.

2. مقدمه اى بر فقه شيعه، ص 55.

3. نهاية المراد، ج 3، ص 20.

4. مستدرك الوسائل، ج 3، ص 438.

5. المهذب، ج 1، المقدمه.

6. مستدرك الوسائل، ج 3، ص 438.

7. غايةالمراد، ج 4، ص 520.

8. ذكرى الشيعه، ص 19 (المقدمه).

9. الدروس الشرعية، 380 (طبع حجرى)؛ غاية المراد، ج 1، ص 99.

10. الروضة البهية، ص 278، دفتر تبليغات اسلامى.

11. بحار الانوار، ج 107، ص 187؛ غاية المراد، ج 1، ص 158.

12. ر. ك: تمهيد القواعد، المقدمه.

13. غاية المراد، ج 3، ص 132.

14. الكافى، ج 7، ص 298؛ تهذيب الاحكام، ج 10، ص 180/704.

15. مائده/45.

16. غاية المراد، ج 4، ص 346.

17. الاستبصار، ج 1، المقدمه؛ العدة فى اصول الفقه، ج 1، ص 150.

18. المعتبر، ج 1، ص 29.

19. السرائر، ج 3، ص 355.

20. غايةالمراد، ج 4، ص 365.

21. روض الانف، ج 5، ص 298؛ سنن ابى داوود، ج 1، ص 118؛ صحيح بخارى، ج 2، ص 86؛ صحيح مسلم، ج 1، ص 404؛ سنن ترمذى، ج 2، ص 247؛ الاصابه، ج 1، ص 422؛ طبقات ابن سعد، ج 3، ص 167؛ سيره ابن هاشم، ج 2، ص 327؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 348؛ السنن الكبرى، ج 2، ص 2. 22. الاستبصار، ج 1، ص 395؛ الكافى، ج 3، ص 357؛ تهذيب الاحكام، ج 2، ص 345؛ وسائل الشيعه، ج 5، ص 309.

23. رساله عدم سهو النبى ص 18 (الضفاف)، ج 9؛ الالهيات، ج 2، ص 188؛ احقاق الحق، ج 2، ص 196؛ حق اليقين، ج 1، ص 124؛ مدارك الاحكام، ج 4، ص 226؛ بحار الانوار، ج 17، ص 97؛ أضواء على السنة المحمديه، ص 42؛ الموافقات، ج 4، ص 3؛ شرح ابن ابى الحديد، ج 2، ص 162؛ مفاتيح الغيب، ج 18، ص 162؛ المنحول من تعليقات علم الاصول، ص 233.

24. عنكبوت/48.

25. حاشيه المكاسب، ص 10.

26. مفتاح الكرامه، ج 4، ص 35؛ المكاسب، ج 2، ص 149.

72. المواهب، ص 294.

82. رياض المسائل، ج 1، ص 73.

29 . اللمعه، ص 84.